

نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

محل برگزاری: سالن اجتماعات مهندسين مشاور هرم پی

زمان: پنجشنبه ۳۰ دی ماه ۱۳۹۵

عنوان: نقش علم و خیال در آفرینش معماری

سخنرانان و اعضای پنل: آقای دکتر محمدمنصور فلامکی، خانم مهندس آزاده یوسف نژاد و خانم دکتر سمیه روانشادینیا

چکیده‌ای از سخنرانی‌ها:

سخنران اول: آقای دکتر محمدمنصور فلامکی

موضوع نقش علم و خیال در آفرینش معماری را می‌توان با بیان نظرات دو نفر شرح داد. افرادی که همه آنها را می‌شناسیم و بی آنکه معمار باشند یا هم عصر ما، بحث آفرینش را به خوبی به روی معماران گشوده اند. عطار نیشابوری به شکلی و عزیزالدین نسفی به شکل دیگر، سخن از این دارند که هر انسان یا هر پژوهنده‌ای که بخواهد خودش را به کمال برساند از مراحل پنج‌گانه‌ای عبور می‌کند. درست است که میان عطار و نسفی حدود ۲۰۰ سال فاصله است ولی اینطور نیست که از نظرات هم بی خبر بوده باشند بلکه میان ایشان پیوستگی بسیار جدی وجود دارد؛ عموماً سخنان یکدیگر را تکمیل کرده اند و در مواردی تغییر داده اند.

برای آشنا شدن بحث به ذهن مطلب را با ذکر مثالی از عطار ادامه می‌دهیم. روزی سالک جوانی نزد سالک پیری می‌رود تا از او برای رسیدن به کمال راهنمایی بگیرد. سالک بزرگ، جوان را به دنبال عالم حس می‌فرستد و به او چنین می‌گوید که در عالم حس هر چیزی که بخواهی می‌یابی و هر راهی که لازم باشد به تو نشان داده می‌شود. از این راه می‌توانی خود را به کمال برسانی. سالک جوان به عالم حس می‌رود و در عالم حس (منظور همین حواس پنجگانه است) هر آنچه می‌خواهد دریافت می‌کند و می‌سجد ولی به هیچ چیزی که بتواند او را به حقیقت برساند، دست نمی‌یابد. نزد سالک بزرگ باز می‌گردد و از او راهنمایی می‌خواهد که چگونه می‌تواند هر چه به دست آورده که البته درونش هیچ حقیقتی هم نیست، به محفلی بالاتر یا کامل‌تر برسد. سالک پیر به جوان می‌گوید که به عالم خیال برود.

جوان با تمام دریافت‌هایی که از عالم حس دارد به عالم خیال وارد می‌شود و تلاش می‌کند تمام چیزهایی را که در مرحله نخست به دست آورده را به پرواز در آورد. رمز قضیه در چیست؟ در عالم حس همه چیز دریافت می‌شود ولی به فضای ذهنی برده نمی‌شود، در فضای حسی از طریق حواس، کمیت حاصل می‌شود و هر چیزی که به دست می‌آید قابل اندازه‌گیری است البته نه از نظر کیفی.

سالک از عالم خیال نیز به حقیقت نمی‌رسد و پاسخ پرسش خود را نمی‌یابد. نزد استاد باز می‌گردد. مرحله بعد عالم عقل است. منطوق و عقل عنوان می‌کند که توان رسیدن به حقیقت را ندارد مگر در لحظه. عالم منطوق به سالک جوان نشان می‌دهد که هر چیزی را که از راه استنتاج، استدلال و استنباط دریافت کرده را تضمین می‌کند ولی این امر برای همان لحظه است و معلوم نیست که پایدار می‌ماند یا نه. حقیقت در طول زمان - های متفاوت فرق می‌کند. از این رو سالک دوباره ناامید باز می‌گردد.

اینجاست که استاد می‌گوید حال می‌توانی به سمت عالم دل بروی و بحث‌های منطقی که در لحظه درست هستند را به دست عالم دل بسپاری ولی پاسخ عالم دل هم ناامید کننده است، از این رو که می‌گوید براساس آن چیزی که در لحظه دوست دارم و هر چیزی که در یک آن، به من داده شود همه چیز را با هم ترکیب می‌کنم و از این میان برخی ممکن است قابل قبول باشند و برخی نه. به این دلیل که عالم دل مقوله‌های بعدی را هنوز نمی‌شناسد.

سالک جوان باز هم نزد استاد می‌رود و این بار از او راهنمایی دیگری می‌خواهد و این بار عالم ذهن به او معرفی می‌شود. وجود بیدار او در طول زندگی، در فضایی که هر فردی هر چه یافته، به سنجش برده و پسندیده است همه را دارد و مجموع اینها ذهن او شده است. فضای درونی از دل می‌گذرد. اینجا هر چیزی که از تجربه به دست آمده و به سنجش مدام رسیده و چیزی که پسندیده شده است همه در دل جا گرفته و نتیجه آن خصلت فرد شده است. خود اوست ولی از جنس حقیقت، وجودش عین حقیقت است. اینها صحبت‌های بود که در گفته‌های عطار آمده و البته شاید تغییر کند به دلیل آنکه زمان می‌گذرد و تفکر ایشان نیز تغییر می‌کند و به درجه بالاتری برده می‌شود. در آثار نسفی هم می‌توان همین رده‌بندی از عالم حس به عالم ذهن و انطباق دادن ذهن به واقعیت معطوف به انسان را دید.

نسفی هم این پنج مرحله را بطور متفاوت بیان کرده است. او در فضای ذهنی انسان‌ها رخنه بیشتری می‌کند و بیان می‌کند که انسان‌ها یک حس مشترک دارند، یک حس متصرفه و حس‌های دیگر... که البته حس خیال در این میان بسیار مهم است. خیال به شکل کاملاً مختلفی وارد

داستان می‌شود. در مرحله اول خیال دریافت هر حقیقت است، ولی در مرحله دوم خود را به عالم وهم متصل می‌کند.

به نظر می‌رسد که ما نقطه پاره شدن اندیشه و یا فراموش کردن نکته‌ها و عدم پیگیری حقیقت را از دست نداده باشیم. ایرانی‌ها همواره کوشیده‌اند تا در زندگی روزمره زمینی و آسمانی خود به حقیقت توجه داشته باشند. این اعتقاد وجود دارد که روزی یک فرآورده‌ای به ما داده می‌شود که آن را واقعیت می‌گوییم و فرآورده‌ای دیگر نیز به ما داده می‌شود به نام حقیقت، و ما سعی می‌کنیم تا واقعیت و حقیقت را به سنجش یکدیگر در آوریم و یکی را الزاماً در دل دیگری قرار دهیم. سعی کنیم واقعیت‌ها را در دل حقیقت بگذاریم و تصور کنیم به چیزی که دوست داریم، می‌رسیم. ما همگی دوست داریم خود را به حقیقت برسانیم، که البته شاید در بسیاری مواقع دست ما هرگز به حقیقت نرسد، برای اینکه اگر این حقیقت بخواهد به درستی تعریف شود، معمایی است که اگر همه ابعاد آن را هم دریابیم باز هم در طول زندگی به تدبیر مدام نشست‌هایم تا بدانیم حقیقت یگانه چیست؟

نسفی می‌گوید که ما چگونه هر آنچه که در فضای ذهنی‌مان اتفاق می‌افتد و هر آنچه که دریافت می‌کنیم را ذاتی خود می‌کنیم. آن دریافت را به حس متصرفه مشترک و خیال می‌بریم و در آنجا به چیزی که برای ما اتفاق افتاده است می‌نگریم که آیا درست است یا خیر؟ البته این همه قضیه نیست و البته همه آن نیز به ما گفته نمی‌شود. به ما گفته نمی‌شود که دو چشم ما چگونه یک پدیده را می‌بیند و چه اتفاقی می‌افتد. زمانی که یک صحنه‌ای را می‌بینیم از آن برداشتی داریم که می‌تواند جلوه‌ای از حقیقت را برای ما بازگو کند. شبستری نگران است که چگونه آدمی دست خود را به وحدت می‌رساند، وحدت را درمی‌یابد و در وجود خود آن را جایگزین می‌کند و سعی دارد تا با وحدت زندگی کند. بی‌تی از شیخ محمود شبستری از گلشن راز که می‌گوید:

رمد دارد دو چشم اهل ظاهر

که از ظاهر نبیند جز مظاهر

می‌توان از این بیت به راحتی عبور کرد و حتی تفاوت بین ظاهر و مظاهر را هم در حد اسم جمع و ... دید. ولی ما وقتی با چشم راست نگاه می‌کنیم در این لحظه چیزهایی می‌بینیم و وقتی با چشم چپ به همان منظره می‌نگریم حتی اگر فاصله زمانی بسیار کوتاه باشد، باز هم چیز متفاوتی نسبت به قبل خواهیم دید. یعنی حقیقتی واحد در این دو نگاه می‌تواند برداشتی متفاوت حاصل نماید. حال فرض کنیم جسمی است که تغییر نمی‌کند و به کلی تغییر ناپذیر است باز هم وقتی در دو لحظه متفاوت به آن نگاه کنیم، دو برداشت متفاوت خواهیم داشت.

در اینجا خوب است اشاره‌ای هم به خیال و علم شود. از کجا تا کجا علم است و این علم چگونه دریافت می‌شود و هر علمی می‌تواند چه جلوه‌هایی را در ذهن آدمیزاد بگذارد. این جلوه‌ها چگونه وجه مشترک پیدا می‌کنند، در حالی که آدمیزاد هر آنچه دوست دارد را در خیال خودش به حرکت در می‌آورد. هر چیزی را که می‌بیند می‌تواند به عالم خیال ببرد و سعی کند آن را جدید و نو مشاهده کند. تصویر ما انسان‌ها از خیال همیشه با یک سری مجهولات همراه است.

همه این بحث‌ها برای این بود که بگوییم چیزی به عنوان مطلق وجود ندارد و نمی‌توان قبول کرد که معماری به کمال رسیده باشد و یا اطمینان حاصل نمود که چیزهایی که در زمینه معماری می‌دانیم برداشته‌هایی هستند یگانه.

برای هر موجودیت سه شاخصه اصلی داریم، ماده، صورت و سومین گزینه. خاتمه سخن این بیت سعدی که به حرمت نهاد آدمی اشاره دارد:

همه عالم گر این صورت ببیند

کسی معنا نخواست کرد این مفهوم

سخنران دوم: خانم مهندس آزاده یوسف نژاد

از آنجا که آنچه در معماری رخ می‌دهد ریشه در ماده و تغییراتی که در ماده رخ می‌دهد دارد، در ادامه بحث به مبحث ماده و انرژی پرداخته می‌شود. لحظه‌هایی که سپری می‌شود در واقع تکاپوی درون ماده است. چه بخواهیم و چه نخواهیم، تکاپو در عالم ماده اتفاق می‌افتد. این پویا وجود دارد و به شکل منتقل می‌شود و این انرژی صرف می‌شود تا به نقطه تعادل برسد.

ما در عالم ماده قرار داریم و سعی می‌کنیم تا آن را بشناسیم. این شناخت برداشتی است از تمام تجربه‌های حسی، خیالی و پنج مرحله‌ای که عطار گفته است. طبق مثالی که بیان شد، وقتی به یک سوژه با دو چشم نگاه می‌کنید، هر لحظه یک برداشت دارید. می‌توان گفت این تغییرات در واقع به واسطه تجربه‌های شناختی که انسان در طول زمان عمرش دارد حاصل می‌شود. تجربه شناختی که در اعماق ذهن ما جای می‌گیرد. وقتی ما از کنار آن مقوله یا پدیده عبور می‌کنیم بسته به حالت و جریانی که رخ می‌دهد تاثیر می‌پذیریم و شناخت ما تنها متکی به شکل آن ماده نیست بلکه متکی شده به تجربه‌های شناختی که وجود دارد. یعنی وقتی در یک زمانی پدیده‌ای را می‌بینیم و بر ما اثری دارد، در زمان دیگر شاید ما را به شناخت جدیدتری برساند یک دلیل برای این موضوع می‌تواند بی‌کرانه بودن زمان باشد.

زمان بی‌کران زاینده پدیده هاست. وقتی پدیده ای در زمان استمرار پیدا می‌کند، انسان از دریافت‌های متفاوتی برخوردار می‌شود. اینکه زمان ظرف مکان است و ... از مفاهیمی است که به آن پرداخته شده و در ادبیات ما هم بسیار آمده است. حال مقوله دیگری می‌تواند با تغییر همراه شود، مفهومی غربی که توسط هگل، اسمیت و یا مارکس و سایر افرادی که مقولات دنیای مدرن را مطرح می‌کنند بیان شده و آن موضوع یکسان دانستن تغییر با تکامل است. در حالیکه ما تغییر را با تکامل یکی نمی‌بینیم زیرا انسان کامل را یک وجه قضیه می‌دانیم.

در مورد شکل هم می‌توان گفت که شکل ویژگی‌های ماده را دارا است و تعادل نسبی که بر روی محور عمودی خود دارد را، نمایان می‌کند و دارای وجه بیرونی است. آدمی براساس آنچه در ذهن خود دارد با هر ماده‌ای ارتباط برقرار می‌کند و طریقه رفتار با ماده به واسطه ذهن او است. ولی مسئله قابل تأمل این است که انسان در هر لحظه آن پنج مرحله را می‌گذراند و در واقع حس، خیال، عالم عقل، عالم دل و نقطه آخر عالم ذهن را در ادراک پدیده‌ها از درون خود عبور می‌دهد، و به همین دلیل است که می‌تواند چیزی را بشناسد.

نسفی در شناخت هر پدیده، سه مرحله را در نظر می‌گیرد که عبارتند از: مرحله اول ذات، مرحله دوم وجه و مرحله سوم نفس. در مثال گندم، مرحله ذات یعنی موجودیت دانه که در ذاتش همه چیز وجود دارد. هر پدیده‌ای در ذات خودش رشد می‌کند و به توانایی‌های خود می‌رسد و کمال می‌یابد. مرحله وجه یا همان مرحله شکل، مرحله‌ای است که وجه نمادین پیدا می‌کند، مثلاً گندم شاخ و برگ می‌دهد و ظاهرش پدیدار می‌شود. مرحله نفس در حقیقت تمام صفات نهادین شده است و در هر سه مرحله مقوله شکل قرار دارد. زمان در عرفان ایرانی، خارج از پدیده‌های که در آن شکل می‌گیرند، فهم نمی‌شود. زمان مقوله‌ای بی‌کران است، گسترده به تمامی پدیده‌ها. حیات و استمرار دارد و انسان را از خود به خدا می‌رساند و در واقع سیری است از درون به بیرون.

سخنران سوم: خانم دکتر سمیه روانشادینیا

در مورد بحث آفرینش، علم و خیال در معماری می‌توان به یکی از پروژه‌هایی که با همین رویکرد طراحی شده، اشاره کرد. پروژه میدان آذربایجان که در قالب یک فراخوان مسابقه مطرح شد و طرح مذکور در سال گذاشته اول شد و امسال هم در مسابقه بین‌المللی مقام سوم را دریافت کرد. زمانی که پروژه در مسابقه مطرح شد تنها در حد ایده بود و اینکه در مراحل اجرایی چه می‌شود نیازمند زمان و کار بسیار بود.

در طول طراحی بسیاری از مطالبی که تا اینجا بیان شد اتفاق می‌افتد، فضای ذهن و خیال و تجربه‌هایی که شما از قبل دارید همه با هم ترکیب و درگیر می‌شوند و مشخص نیست چه زمانی کدام یک بر دیگری قالب می‌شود. یعنی چه زمانی از علم‌تان استفاده می‌کنید، چه زمانی تجربه و تخیل را به کار می‌گیرید. سبک و سنگین کردن امور بسیار سخت است، ولی آن لحظه که می‌توانید به راه حل قضیه برسید، به وجد می‌آید. ولی ممکن است بعد از گذشت زمان کوتاهی خود شما همه چیز را زیر سوال ببرید و حتی منتقد پروژه خودتان بشوید. این امر یکی از ویژگی‌هایی است که شاید بیشتر کارهایی که کمی سبک هنری دارند دچارش می‌شوند؛ اینکه هیچ کس نمی‌تواند ادعای مطلق را نسبت به چیزی داشته باشد.

در پروژه میدان آذربایجان خواسته‌های کارفرما و شهرداری از این قرار بود که این میدان قرار است بزرگ‌ترین میدان ایران و حتی بزرگ‌ترین میدان خاورمیانه با قطر ۴۵۰ متر باشد. این پروژه در سال‌های قبل هم به رقابت گذاشته شده بود ولی موفق نبود. تا اینکه یک شرکت مشاور با هدف حل مشکل طرح ترافیک، میدان را به چند تکه تقسیم کرد. محدودیت دیگر پروژه آن بود که در مسیر فرودگاه قرار داشت و این یعنی محدودیت ارتفاع ۱۲ متر برای پروژه. یکی دیگر از پتانسیل‌های موجود قرارگیری میدان در ورودی شهر بود.

طرح‌های مختلفی مطرح شد ولی در نهایت به اینجا رسیدیم که باید یک المان شاخص داشته باشیم، مانند میدان آزادی ولی این گزینه به دلیل محدودیت ارتفاع حذف می‌شود. مسئله بعد این بود که هرگونه ساخت و ساز در میدان تداوم بصری را قطع می‌کند. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که برای اینکه در میدان هم ظاهری خوب و هم تدام بصری را داشته باشیم، باید به نوعی از کوه‌های تبریز ایده بگیریم و ارتباط ایده با این موضوع که آذربایجان در طول تاریخ همواره مقاومت و استقامت را به نمایش گذاشته و انسان‌های تاریخ ساز بسیاری که همچون کوه نماد استقامت بوده‌اند را در خاک خود داشته است را بیابیم.

تصمیم برآن شد تا از نقشه‌های ژئو اطراف تبریز استفاده شود. جهت نقشه‌ها را برعکس کردیم و سعی کردیم پروژه را به یک نقطه برسانیم ولی با این دید که به عنوان مثال در تهران میدان آزادی وجود دارد ولی شاید خیلی از افراد از وسط میدان رد نشده باشند و یا حتی از بالا این میدان را ندیده باشند، ولی میدان آذربایجان این ویژگی را دارد که وقتی شما به عنوان مخاطب درون میدان هستید و یا زمانی که در یکی از خودروهای عبوری هستید و یا زمانیکه از هواپیما میدان را می‌بینید تجربه‌های فضایی متفاوت خواهید داشت. این فضای تصور و خیال ما است.

ریتم حرکت دور تا دور این میدان به گونه‌ای است که پراکنده بودن میدان از بین برود. یعنی از هر طرف که به میدان بنگرید، حتی از بالا، این پیوستگی وجود دارد. حاصل کار طرحی خوانا و ساده بود که با تکرار باعث به وجود آمدن خوانایی در ذهن می‌شد. کار دیگری که در پروژه انجام شد خلق فضای شهری بود، یعنی یکی از مباحث مهم در معماری ایرانی. یعنی خالی کردن جرم از توده. خالی شدن وسط میدان موجب ایجاد فضایی برای مردم و دسترسی راحت به درون میدان و یک سری از فضاهای زیرزمینی مانند موزه‌های هنر و ... شد.